



۲۰۱۸/۱۰/۱۱



احسان الله مایار

به عنوان فرزندان آزاده افغان

قسمت سوم

در اخیر قسمت دوم خواندیم که:

این نظر در جلسه شورای اقتصادی تصویب شد و به صدراعظم جهت صدور فرمان جلب کارگران قومی پیشنهاد شد.... صدراعظم جلب مردم را نپذیرفته و اظهار داشت که اگر من امر جلب ۵۰ نفر را صادر کنم عوض آن ۵۰۰ نفر جلب میشود و زمینه خورد و برد را فراهم می آورد که باعث سرگردانی مردم عام میشود. شما مردم خوش به رضا را در برابر پرداخت مزد استخدام کنید و باعث سرگردانی مردم نشوید...

چون این جریان از نظرم (امیرالدین) گذارش یافته بود از اینرو جرأت نمیتوانستم تا چنین پیشنهادی در مورد تهیه نفر مورد ضرورت خود نمایم....

(تبصره: خوانندگان گرامی توجه خواهند کرد که صدراعظم ظالم!، نظر به گفته معاندین، در باره رفاه مردم چه نوع تصمیم میگرفت و درباره اقدام میکرد. من متیقم که وی علیه اشخاصیکه در پی تخریب نظام و کشور فقیر افغانستان بودند، بی نهایت سختگیر بود و از اجرای هر نوع جزای دشمنان وطن ما، ولو منجر به اعدام چنین اشخاص میشد، روگردان نبود. روحش شاد و جنت مکانش.)

...از طرف دیگر مشکل ما با نایب الحکومه بود که وی میخواست پروژه به قندوز انتقال نماید که این کار نشد. من با شیرخان معرفت نداشتم و با وی ندیده بودم. وی باری نزد سردار محمد نعیم خان، در غیاب عبدالمجید خان، که سرپرستی بانک ملی را میکرد شکایت کرده که بانک ملی یک دیوانه را به پلخمری فرستاده است که تا حال خودرا معرفی نکرده زمین ها را غصب کرده و بدون مشوره با من خودسرانه به ساختمان فابریکات اقدام نموده است.... سردار محمد نعیم خان ضمن پیشرفت کار از شکایت شیرخان یاد کرد و بمن مشوره داد که بعضی اوقات با وی ببینم. برای سردار گفتم که وی مخالف ساختمان پروژه در پلخمری است از اینرو دید وادید با وی هیچ فایده ندارد و معذرت خواستم....

در اوائل سال ۱۳۱۶ شمسی مکتوب عبدالمجید خان از جرمنی برایم رسید که در ضم آن یک پاکت سربسته عنوانی صدراعظم بود که باید شخصاً برایش میرساندم. روز دیگر به کابل سفر کردم و به صدارت مراجعه کردم تا مکتوب عبدالمجید خان را برای صدراعظم صاحب برسانم... راپور کارم را مفصل برایش دادم و از کمبود کارگر یاد کرده و از مشکلات آن در بهار و تابستان آینده تشویش خودرا اظهار کردم.... صدراعظم با ترشروئی سوال کرد چرا در مورد تهیه کارگر عرض نکردی تا راه حل سنجیده میشد. بجوابش گفتم که من شاهد تصمیم شان در مورد تهیه کارگر برای سیدعبدالاحد خان بودم از اینرو جرأت نتوانستم چنین پیشنهادی نمایم.

وی گفت کار سید عبدالاحد به نفع یک کتله از مأمورین بود لیکن کار نساجی به نفع عام است و این کار با یکدیگر تفاوت دارد... صدراعظم گفت خوب است نایب الحکومه فردا می آید در بازگشتش نفرهایت را سرشته می کند و کسانیکه برایت تهیه میشود معاشات شانرا مانند کارگران موجود بپرداز... با عرض خوشی و احترام مرخص شدم و فردای آن به پلخمری موصلت کردم....

بعد از سپری شدن چند روز شیرخان از کابل برگشت و شب را در دو آب گذراندم. من به تلفونی دوشی گفتم زمانیکه از دوشی میگذرد بمن احوال بدهد تا در پلخمری با وی ببینم. من در بازار پلخمری که تازه چند دوکان اعمار گردیده بود در پهلوی مستوفی که از قندوز به پذیرائی شیر خان آمده بود جای گرفتم. مأمورین و یک تعداد اهالی در دو طرف سرک انتظار ورود نایب الحکومه را داشتند. موتر شیرخان در بین خاکباد رسید و در برابر مستوفی ایستاده شد. چشم وی که بمن خورد فهمید همان دیوانه به زعم خودش من میباشم و از موتر پیاده نشد، بلکه شیشه موتر را پائین کرد و با مستوفی مختصر صحبت کرد بدون آنکه با دیگر اشخاصیکه برای پذیرائی آمده بودند ببیند.... من دوقدم پیش رفتم و خودرا معرفی کردم و گفتم صدراعظم صاحب بمن امر کرده حینیکه شما به پلخمری میرسید پنجم نفر قومی را برایم سرشته می کنید تا در کارهایم سکتگی رخ ندهد، دیگر عرضی ندارم پس به جایم رفتم. وقتیکه پیش آمد خونسرد مرا بحضور مأمورین دید از موتر برآمد و با صدای بلند گفت بلی صدراعظم برایم گفت مگر من به آن موافقه نکردم.... از وی سوال کردم لطفاً بمن بگوئید که چرا به امر صدراعظم موافقه ندارید. در جواب گفت که تو محلی را انتخاب کرده ای که در اینجا کارگر پیدا نمیشود و اگر این پروژه تکمیل شود مسئله امنیت آن مهم است که در اینجا غیر ممکن است. من دانستم که مطلبش در کجاست. با قدری عصبانیت برایش گفتم خدا کند که باز چنین روزی در مملکت رخ ندهد که شما در آن باره حدس میزنید. اگر چنین روزی آمدنی باشد من یقین دارم شما امنیت ولایت را گرفته نخواهید توانست مثلیکه شما با چندین هزار نفر قومی و عسکری با حضور داشت اعلیحضرت امان الله خان نتوانستید قلعه چند برج تانرا (قره باغ غزنی) حفاظت کنید و فرار کردید که من خودم هم در آنجا بودم.... شیرخان دانست که با شخص جنجالی سر و کار دارد خودرا تیر آورده خنده کنان گفت ببین تو یک محلی را انتخاب کرده ای که کوه هایش به سر کل می ماند. بجوابش گفتم شکل کوه ها و ساختمان جیالوجی آن که تپه های آن آهک دارد و به گفته شما به سر کل شباهت دارد اما بالای پروژه تأثیر ندارد.... بدون اینکه در مورد تهیه مرد کار جواب مثبت بدهد بموتر سوار شده و به طرف دهنه غوری حرکت کرد. چون میدانستم از نزدیک پروژه میگذرد وی را با موتر خود تعقیب کردم.... در حصه سه راهی حاکم دهنه غوری برای پذیرائی وی آمده بود. شیرخان برای تعیین شکار گاه برای احمد شاه خان، وزیر دربار از غوری دیدن میکرد.... حدسم به جا بود که شیرخان در تهیه کارگر مورد ضرورت ساختمان سعی نمی کند. بر علاوه از این وی خلایق در ساختمان بروی اساسنامه شرکت کشف کرده بود که علیه ساختمان فابریکات از آن استفاده میکرد. در اساسنامه شرکت تذکر رفته بود که محل ساختمان فابریکات توسط هیئتی که توسط مجلس وزراء تعیین میشود، انتخاب میشود. ما از این فیصله عدول کرده بودیم، زیرا نزد ما انتخاب محل توسط انجنیرها بیشتر اهمیت داشت....

از صحبت مختصر من با نایب الحکومه دو ماه گذشت و من خبری از وی نشنیدم که در ضمن مکتوب عبدالمجید خان با نامه برای صدراعظم برایم رسید و باز به کابل سفر کردم تا هدایت بگیرم.... بصدارت مراجعه کردم و مکتوب را به صدراعظم رساندم.

در دفتر صدراعظم سردار محمد نعیم و دونفر وزرای دیگر تشریف داشتند.

صدراعظم مانند همیشه از پیشرفت کار سوال کرد و من برایش معلومات مفصل دادم و همچنان از کمبود کارگر یاد کردم و گفتم که نفر هائیکه از کوهستان و غوربند استخدام میشوند کافی نبوده از اینرو کارها بطی پیش میرود. صدراعظم جدی شده اعتراض کرد که چرا موضوع را به عرض نرساندی؟ بجوابش عرض کردم که شما دوماه قبل بمن امر کردید که نفر های خود را از نایب الحکومه صاحب مطالبه نمایم که این کار را کردم و تمام جریان صحبتیم را با شیرخان گذارش دادم و موضع انتخاب محل را که مانند سرکل است و مورد پسندش نیست نیز تذکر دادم. با شنیدن سرکل تبسم کرده و لیکن نسبت کار شکنی متأثر شد. صدراعظم صاحب به وزیر صاحب عدلیه گفت امیرالدین انجنیر و اهل فن است راست می گوید، کارها همه فنی و تکنیکی است به شیرخان چه تعلق دارد. وی غیر از اینکه زمین دولتی را به وزراء و مردم صاحب رسوخ بدهد و شهرت برای خود کسب کند کار دیگری نمی کند. از من سوال کرد که تلفون داری بجواب شان گفتم که در اداره دارم لیکن در خانه ندارم. مدیر شعبه سوم سردار آغا احضار شد تا فوراً سه فرمان ترتیب نماید. فرامین عبارت بودند از: منع فروش املاک لامالک و دولتی در ولایت قطعن، تهیه پنج صد نفر کارمزدور کار از مردم قومی در ظرف سه روز و عنوانی وزارت مخابرات جهت نصب تلفون در منزل در پلخمری در ظرف سه روز.

فرامین حاضر شد و در زیر فرمان تهیه کارگر به خط سرخ نوشتند: تأکید است. فرمان تهیه نفر را برایم دادند تا به شیرخان برسانم و من امشب همراهی شیرخان تلفونی صحبت میکنم. صدراعظم برایم گفت هر مشکلی که رخ داد برایم تلفون کن و از هیچ کس نترسی. من نمیخواهم که بار دیگر قصور را بمن راجع کنی. از صدراعظم صاحب تشکر کرده و با خوشی دفترش را ترک کردم.... به سرکاتب از صدور فرمان احوال دادم و روز دیگر برایم اطلاع داد که نایب الحکومه صاحب دیشب به پلخمری مواصلت کرده و امروز در کنار دریا خیمه زده و هر کی بدستش بیاید برایم معرفی میکند. سرکاتب گفت که شیرخان برایم اطمینان داد که در ظرف سه روز پنجصد نفر را طور مؤقتی تهیه میکند و به من (امیرالدین) اطلاع دهد که تا سه هفته شکایت جانی شکایت نکنم و نفر دائمی را در طول همین وقت میرسانم.... بعد از سه هفته مشکل بزرگ از ناحیه کارگر حل شد و کار های به سرعت پیش میرفت. ...

(تبصره : بار دیگر توجه خوانندگان را به اجراءات صدراعظم، سردار محمد هاشم خان معطوف می دارم که به وطنش عشق داشت و خدمتگاران افغانستان را، در اینجا طور مثال امیرالدین شنسب بوده و یکی از امانیست های سرسپرده، می شناخت و در برابر هر گونه ناملایمات از ایشان حمایت می کرد که این را هم نمونه از اجراءات یک زعیم وطن دوست می پندارم و به روحش درود می فرستم).

... از کابل برایم اطلاع دادند که هیئت به ریاست سردار محمد نعیم خان بمنظور تعیین محل ساختمان فابریکات به پلخمری مواصلت میکند. شیرخان با عجله برای پذیرائی هیئت به دوآب رفت و من از دوشی احوال گرفتم که هیئت از دوکانها گذشته و بطرف پلخمری روان هست.... میخواستم تا کیله گی برای پذیرائی شان بروم و از کوتل بوغای گذشته زیر کوتل انتظار ورود شانرا میبرد. هیئت که در رأس آن سردار محمد نعیم وسه نفر دیگر بشمول دوستم سید عبدالاحد خان اعضای آن بودند، رسیدند و یکجا روانه پلخمری شدیم.... در پلخمری مهمانخانه نداشتیم از اینرو مستقیماً بمنزل گلی نیمه تمام رفته پایان شدیم.

هیئت سه روز در پلخمری گذشتاند و اطراف پلخمری و مناطق دور و نزدیک را از نظر گذشتاند و در نهایت بعد از ختم مطالعات شان محللیکه انجنیران آلمان و نساجی تعیین کرده بودند و کار هموار کاری زمین فابریکه تکمیل شده بود از طرف هیئت تأیید گردید و با این فیصله آخرین مشکل فابریکات از ناحیه محل ساختمان فابریکات خاتمه یافت....

با تأسف عمیق آن عده از عاشقان مردم افغان و افغانستان از جهان رفتند و نشانه های خدمات خود را به بازماندگان افغان سپردند و امروز روح نا آرام شان بالای وطن افسرده حال اشک میریزانند و با حسرت سنگهای بناه های شان زوی دشت ها تیت و پاشان می بینند و وایکپییدیا در باره فابریکات نساجی پلخمری چنین می نگارد:

وایکپییدیا

فابریکه نساجی افغان پلخمری در سال ۱۳۱۵ هجری شمسی و با پیگیری های «عبدالمجید زابلی»، وزیر وقت اقتصاد افغانستان، در شهر پلخمری مرکز ولایت بغلان در شمال افغانستان تهادب گذاری شد. کار ساختمانی این فابریکه/کارخانه در سال ۱۳۲۱ تکمیل شد و فعالیت تولیدی خود را آغاز کرد.[۱]

در این فابریکه ابتدا ۵۵۰ پایه ماشین های بافت انگلیسی و آلمانی نصب شد. این ماشین ها شامل ماشین های ندافی، هواگرد، شان، فلیته، نختابی، غندک، تنسته و آهار نخ به شمول ماشین آلات بسته بندی و متر تکه می شدند. در سال های ۱۳۳۰ تا ۱۳۴۰ به منظور رشد و ارتقای سطح تولید و بنابر تقاضا و نیاز همشهریان به منسوجات تولیدی فابریکه، طی دو مرحله از شرکت های آلمانی و روسی ماشین های بافت اتومات به همراه ملحقات و ماشین آلات کمکی بخش های نخریسی، در این فابریکه نصب شد و تعداد مجموع ماشین های بافت این کارخانه به ۱۰۱۷ رسید.[۲] در این فابریکه ۲۶۳۴ نفر کارگر داخلی و هفت کارگر خارجی مصروف کار تولید، تنظیم و اداره فعالیت های تولیدی بودند.[۳]

تا پیش از سال ۱۳۵۸ تولیدات فابریکه به سرحد یکصد هزار متر پارچه در روز رسید؛ و تولیدات آن علاوه بر اینکه نیاز همشهریان پلخمری و ولایت بغلان را تأمین می کرد، مقدار زیادی از آن جهت پروسس به فابریکه نساجی گلپهار ارسال و بعد از سفید کاری و رنگ آمیزی، با تولیدات فابریکه گلپهار و جبل السراج به مغازه های فروش منسوجات در تمامی ولایات کشور انتقال می یافت.[۲]

پس از سال های ۱۳۵۸ و ۱۳۵۹ توجه به روند رشد اقتصادی و تجدید سیستم ماشینری فابریکه در رقابت با رشد انکشاف بازار جهانی از نگاه مقامات و مسئولین صنعت نساجی افغانستان دور ماند و فابریکه با همان ماشین آلات قدیمی سال های ۱۳۴۰ فعالیت خود را ادامه داد. به مرور زمان و به دلیل نرسیدن قطعات و مدرن نشدن ماشین آلات، تولیدات این فابریکه نتوانست با تولیدات موجود در بازار رقابت کند و در نتیجه با رکود مواجه شد.

همچنین به دلیل کاهش شدید تقاضای مشتریان، تولیدات این فابریکه به شدت کاهش یافت.[۲]

این فابریکه پس از دهه ۷۰ شمسی به تدریج رو به سقوط نهاد. در حال حاضر ۶۰ پایه ماشین بافت در این فابریکه فعال است و روزانه ۶۰۰ متر تک سان سفید تولید می کند. تولید این فابریکه در سال به ۶۱۲۰ متر تکه می رسد. در حال حاضر ۳۷۰ کارگر در این فابریکه مشغول کار هستند.[۱]

بخوان و بدان و به حال و طنت گریه کن، بشرطیکه آن خاک و ملت آنرا از خود بدانی!
پس عبرت گیرید ای دارندگان چشم (بینایان).

احتمال دارد که این سلسله خاطرات مرحوم امیرالدین شنسب، آن عاشق فرزانه افغان را که در حضیره نظام الدین اولیاء در دهلی به خاک سپرده ام، بمنظور انتباه گرفتن فرزندان آینده افغان ادامه دهم.

